

مهمان‌نوازی که پاناما از او کرده‌است، از اینکه شاه قصد عزیمت از این کشور را دارد آزرده‌خاطر شده‌است. «اگر شاه واقعا می‌ترسد که به ایران پس داده شود، در این صورت من هنوز وسیله اعمال نفوذ در او را دارم.» درحالی‌که چوچو ترجمه می‌کرد، توریخوس ازجا برخاست و شروع به قدم‌زدن کرد و سپس همراه با اطرافیان‌ش اقامتگاه سفیر امریکا را ترک نمود.^۷

در این هنگام امبلر ماس به جردن اطلاع داد که آرماتو تا به حال دوبار تلفن کرده و می‌خواهد بداند جردن چه وقت به دیدن شاه در کونتادورا خواهد رفت. این خبر جردن را عصبانی کرد و به ماس گفت که از اینکه در لکلند به شاه قول داده که در صورت ضرورت پزشکی باز هم می‌تواند به امریکا برگردد، اشتباه بزرگی مرتکب شده و پشیمان است. او می‌ترسید شاه وفای به این وعده را خواستار شود. جردن به محل کار ماس در سفارت امریکا رفت. در همان لحظه لوید کاتلر مشاور کاخ سفید که درباره توافقیهای لکلند با رابرت آرماتو و دکتر کین مذاکره کرده بود، وارد پاناما شد. او نیز با هواپیمای نظامی امریکایی‌اش دچار مشکلاتی شده بود و هنگام فرود در پاناما یکی از موتورهای هواپیما از آن جدا شده بود. با شنیدن این خبر جردن گفت: «من دیگر هیچ‌گاه با افزایش بودجه دفاعی کشورمان مخالفت نخواهم کرد.»

کاتلر از شنیدن این خبر که توریخوس ممکن است مانع عزیمت شاه شود، خوشحال نشد و گفت: «اینها همه‌اش حرف‌است. او واقعا چنین کاری نخواهد کرد.» ماس پاسخ داد: «ژنرال را دست‌کم نگیرید. اگر ما سرمان را تکان بدهیم یا به او چشمک بزنیم، او این کار را خواهد کرد.»

آنگاه به واشینگتن تلفن زدند و با رئیس‌جمهور صحبت کردند. کارتر کسان‌ان اصرار می‌ورزید که اگر شاه را نمی‌شود متقاعد کرد که در پاناما بماند، در این صورت باید به ایالات متحد مراجعت کند. او به هیچ قیمتی نباید به مصر برود. «بدون آنکه ما شاه را نزد انور

7) Jordan, *Crisis*, pp. 197-199.

بفرستیم، او به اندازه کافی مشکلات دارد.»

رتگت از روی جردن پرید و به کارتر گفت این کار ممکن است جان گروگانها را به خطر بیندازد. ولی کارتر سرسختی کرد و گفت: «شاه نباید به مصر برود. این کار برای سادات منصفانه نیست.»

این طرز فکر، سایروس و نس و مقامات وزارت خارجه را نیز که با بحران گروگانگیری سروکار داشتند، مانند جردن وحشتزده کرد. هال ساندرز معاون وزارت خارجه به جردن تلفن کرد و هشدار داد اگر شاه به امریکا برگردد احتمال دارد ایرانیان گروگانها را بکشند. در این صورت ایالات متحد ناچار است واکنش نشان بدهد و این کار ممکن است به جنگ در خلیج فارس بینجامد. «عواقب این کار هم برای ما و هم برای سادات وخیم خواهد بود.» ساندرز برعکس کارتر معتقد بود سادات مصلحت خودش را بهتر تشخیص می‌دهد و از اینکه هست در جهان عرب منزوی‌تر نخواهد شد. ساندرز به جردن گفت بهترین راه حل متقاعد کردن شاه به ماندن در پاناما است.

آنگاه جردن به این نتیجه رسید که عجالتاً صلاح نیست خودش به دیدن شاه برود و بهتر است آرنی رافل ولوید کاتلر بدون او بروند. زیرا او لا تماس شخصی شاه با او ممکن است قابلیت مذاکره او را با ایران بمخاطره افکند. در ثانی آرنی رافل توصیه کرد که خودداری جردن از ملاقات، شاه را متقاعد خواهد ساخت که هیچ‌گاه اجازه مراجعت به امریکا به او داده نخواهد شد. ۸ در واقع شاه در کونتادورا عدم حضور جردن را نشانه‌ای تلقی کرد که کارتر آخرین تعهدش را نسبت به او زیر پا گذاشته است.

اما يك ضربه جدی در انتظار جردن بود.

بازی استرداد با بازیکنان آن که بیش از پیش علاقه‌مند می‌شدند، گام به گام پیش می‌رفت. تورینخوس يك قاضی ارشد پانامایی به نام خوان ماترنو واسکز را، امور حفاظت منافع ایران در این قضیه کرده بود. ماترنو واسکز به تهران سفر کرده و طرفدار بی‌قید و شرط

انقلاب شده بود و مصمم بود آنچه از دستش ساخته است برای عملی شدن استرداد شاه بکند. او معتقد بود شاه واقعاً شخص خوبی است و اگر او را مستقیماً از پاناما برای محاکمه به تهران بفرستند به منافع پاناما خدمت کرده است. بسیاری از پاناماییهایی که در این قضیه شرکت داشتند اصرار دارند که این تعصب با آنچه تورینخوس در سر داشت تطبیق نمی‌کرد.

ولی نظرات ماترنو واسکز با شور و حرارت کریستیان بورگه و هکتور ویلالون، دو مخاطب پارسی جردن که در تمام این مدت در پی تعقیب قانونی شاه بودند، تطبیق می‌کرد.

بورگه سرانجام روز پنجشنبه ۲۰ مارس با کلیه مدارکی که برای تکمیل پرونده استرداد مورد نیاز وزارت خارجه پاناما بود، به آن کشور بازگشته بود. مدت مدیدی طول کشیده بود تا مقامات ایرانی مدارک مزبور را تهیه کنند. کلیه مدارک می‌بایست به زبان اسپانیایی ترجمه شود و تعداد مترجمان اسپانیایی در تهران بسیار قلیل بود. بموجب قوانین پاناما مدارک استرداد می‌بایست در ظرف شصت روز از تاریخ اولین تقاضای استرداد تسلیم شود، به عبارت دیگر آخرین مهلت دوشنبه ۲۴ مارس بود. و امروز جمعه ۲۱ بود.

وقتی بورگه وارد شد، ماترنو واسکز به او اطمینان داد بمجرد اینکه مدارک مربوطه تسلیم و در دفاتر ثبت شود، شاه طبق قانون بازداشت خواهد شد و اکنون شانس زیادی وجود دارد که تقاضای استرداد سرانجام با موفقیت روبرو گردد. البته ایران باید موافقت کند که هرگونه ضرر و زیانی را که در نتیجه رنجش ایالات متحده متوجه پاناما شود، جبران نماید.^۹

ولی يك مسئله باقی مانده بود. بورگه نمی‌توانست مدارک را تسلیم کند. يك مقام رسمی ایرانی می‌بایست آنها را رسماً به وزارت خارجه پاناما تسلیم و در دفاتر ثبت کند. هیچ دیپلمات ایرانی در پاناما وجود نداشت و می‌بایست یکی را از نیویورک بفرستند. این شخص فرخ پارسی نام داشت و هنوز نیویورک را ترك نکرده بود. او قصد

(۹) مصاحبه‌های نگارنده با ماترنو واسکز و بورگه. و نیز

Salinger, *America Held Hostage*, p. 211.

داشت روز دوشنبه آینده، یعنی آخرین روز مهلت به پاناما بیاید. بورگه نگران بود ولی کاری از دستش ساخته نبود. آن روز جمعه، بورگه به دفتر توریخوس احضار شد. همان موقع همیلتون جردن هم رسید. جردن از دیدن وکیل فرانسوی شگفت‌زده شد و بعدها نوشت: «از او پرسیدم رفیق، تو اینجا چه می‌کنی؟» فرانسوی پاسخ داد: «من مدارك مربوط به استرداد شاه را با خودم آورده‌ام، چون روز دوشنبه آینده آخرین مهلت برای تسلیم آنهاست. حالا بفرمایید شما اینجا چه می‌کنید؟» جردن پاسخ داد: «کریستیان، شاه می‌خواهد پاناما را ترك کند.» بورگه ناراحت شد و گفت: «این خبر خیلی بدی است همیلتون. کجا می‌خواهد برود؟» جردن جواب داد به مصر یا به امریکا. بورگه ناگهان از جا پرید و گفت: «امریکا؟ نه، نه، شما نباید اجازه چنین کاری را بدهید. آنها گروگانها را خواهند کشت.»

جردن مسائل پزشکی شاه و وعده توافق لکلند را برای بورگه توضیح داد. در این حال ناگهان توریخوس که در این مدت ساکت بود، از جا پرید و پکی به سیگارش زد و با هیجان زیاد به زبان اسپانیایی شروع به صحبت کرد: «چه آقای جردن بخواهد و چه نخواهد من می‌توانم شاه را در اینجا نگه‌دارم. من می‌توانم او را برای عمل جراحی نگه‌دارم.» توریخوس در موقعیت دیگری گفته بود شاه باید سوار يك هلیکوپتر یا يك اسب زیبای سفید شود و به ایران برگردد و مثل يك شاه شمشیر به دست بپردازد. ولی آن روز به بورگه گفت: «این کار را در صورتی خواهم کرد که گروگانها از دست دانشجویان به دولت منتقل شوند. به دوستان ایرانی خود بگویید من بیست و چهار ساعت مهلت می‌دهم که گروگانها را به دولت تحویل بدهند. در غیر این صورت شاه پاناما را ترك خواهد کرد.»

جردن در برابر تهدید توریخوس که شاه را برخلاف میلش نگاه خواهد داشت، چیزی نگفت. بورگه اظهار نمود برای تلفن کردن به قطب‌زاده باید به هتلش برگردد. توریخوس گفت دوازده ساعت به

بورگه وقت می‌دهد. ۱۰

آنگاه توریخوس جردن را به اتاق دیگری برد تا به پزشکانی که درگیر قضیه بودند معرفی کند. و گفت: «این آقایان سه پزشک برجسته پانامایی هستند که بیست و پنج عقیده مختلف دارند. توریخوس افزود که همه آنها تحصیل کرده آمریکا هستند و مثل آب خوردن دست و پای مردم را قطع می‌کنند. درست مثل پزشکان امریکایی یادگرفته‌اند چطور بدن انسان را ببرند و بدوزند. همه حضار خندیدند. سپس توریخوس شکایت کرد که پزشکان پانامایی از نحوه‌ای که اهلپای امریکایی می‌کوشیدند شاه را از دستشان بگیرند دلخور شده‌اند و در پایان سخنانش اظهار داشت که از بازگشت دویکی استقبال می‌کند و وی می‌تواند «ژنرال دکترها» باشد.

همین که جردن به سفارت برگشت، یکبار دیگر به کارتر و ونس تلفن کرد. کارتر مجدداً گفت که مایل است شاه برای عمل جراحی در پاناما بماند، اما اگر نمی‌شود ترتیب این کار را داد باید به امریکا برگردد. در هر حال به مصر نباید برود.

سپس سایروس ونس در آن سوی خط حاضر شد و پیشنهاد کرد که اگر واقعاً شاه باید به امریکا برگردد دست‌کم واشینگتن باید اصرار کند که از سلطنت استعفا بدهد. بدین سان ونس نیز با اصرار کارتر در مورد اینکه شاه در صورت ترک پاناما حتماً باید به امریکا برود مخالفتی نکرد. اما شرطی را تحمیل کرد که احتمال نمی‌رفت شاه بپذیرد. جردن با خود اندیشید: «ونس با طرز فکر حقوقی‌اش هیچ‌گاه غیرقابل احترام نیست اما گاهی آب‌زیرکاه است.» با این پیشنهاد جدید، لوید کاتلر و رافل بمنظور ملاقات با شاه عازم فرودگاه و کونتادورا شدند. اکنون ساعت نه بعد از ظهر بود. ۱۱

سراسر آن روز شاه و فرح و زاهرت آرماتو و مارك مرس در انتظار آنها بسر برده بودند. پس از حوادثی که در بیمارستان پایتیبیا رخ داده

۱۰) مصاحبه نگارنده با کریستیان بورگه و

Jordan, *Crisis*, p. 203; Salinger, *America Held Hostage*, p. 212.

11) *Ibid.*

بود. هرکدام از دیگری نسبت به پاناماییها عصبانی تر و ناخشنودتر بودند. همگی معتقد بودند که پاناماییها شاه را سرکیسه کرده اند. زیرا صورتحسابهایشان در جزیره تاکنون سر به چندصد هزار دلار زده بود. شایعات درباره استرداد فراوان بود. هرچند هیچ کس نمی دانست تا چه مرحله ای پیشرفت کرده است. آنها هنوز از تعاسهای جردن با بورگه و ویلالون بی خبر بودند. دائماً هرکسی می کوشید آنها را مطمئن سازد ولی آرماتو اغلب پاسخ می داد: «آیا واقعا شما می توانید به شخصی مانند توریخوس که دائماً از مواد مخدر یا مشروب گیج و مست است اطمینان داشته باشید؟»

ملکه احساس می کرد طی چندروز اخیر فشارهای عجیب و روزافزونی به آنها وارد شده است. مدتی تلفن قطع بود و وقتی توضیح خواستند جواب گرفتند که علت آن نپرداختن صورتحساب بوده است. سپس توریخوس برای ملکه پیامی فرستاد که چون در سابق دانشجوی معماری بوده است همراه او برای بازدید از چند ساختمان در یک جزیره دیگر برود. فرح پاسخ داد منتظر خواهد ماند تا حال شوهرش بهتر شود و آنگاه هر دو خواهند آمد. توریخوس جواب داد او باید تنها بیاید. بعدها فرح گفت: «موضوع غیرطبیعی بود. صدائی آهسته از گوشه ای برمی خاست و فقط از من دعوت می کرد. با خودم گفتم آنها چه فکری در سر دارند؟ اگر من به جایی بروم آنها هر کاری بخواهند با شوهرم خواهند کرد. آیا منظورشان همین است؟» ۱۲

هنگامیکه کاتلر و رافل به ویلای اقامتگاه رسیدند، کاتلر تقاضای ملاقات با شاه را کرد. فرح این موضوع را روشن ساخت که در هر شرایطی در کنار شوهرش خواهد ماند. می ترسید امریکاییان با پیش کشیدن مسئله گروگانها شاه را قانع سازند که تغییر عقیده دهد و در پاناما بماند. می گوید: «می خواستم حضور داشته باشم، چون نمی خواستم شوهرم از رفتن منصرف شود. ما می بایست به مصر برویم.»

آرماتو نیز مایل بود در این جلسه حضور داشته باشد. احساس می کرد که کاتلر خواهد کوشید با شاه قلدری کند و شاه در وضعی

نبود که بتواند در برابرش واکنش نشان بدهد. ولی کاتلر به او گفت: «باب، امیدوارم ایرادی نداشته باشید که من بتمنهایی با شاه ملاقات کنم. چون يك پیام شخصی از رئیس‌جمهوری دارم.» علی‌رغم اعتراض آرماتو، شاه با تقاضای کاتلر موافقت کرد. آرماتو بعدها تعریف کرد: «بنابراین من در بیرون اتاق ماندم و از فرط عصبانیت دیوانه شده بودم. بی‌اختیار سخنان یاوه می‌گفتم و می‌غریدم.» (جردن در خاطراتش از اینکه فرصت یافته که روی آرماتوی از خودراضی را کم کند، اظهار خوشحالی کرده‌است).

روی تراس و زیر ستارگان، کاتلر راه‌حلمهایی را که بنظرش می‌رسید، برشمرد: ماندن در پاناما، بازگشت به امریکا، رفتن به مصر. شاه گفت رفتن به مصر را ترجیح می‌دهد و افزود: «احساس می‌کنم که مرگم نزدیک است و در این شرایط فقط به خانواده‌ام و کشورم می‌اندیشم... اما می‌خواهم با افتخار بمیرم نه روی تخت بیمارستان در کشوری دورافتاده و بخاطر يك اشتباه یا رشوه.»

با این همه، کاتلر امکان استعفا از سلطنت را در صورت مراجعت شاه به امریکا مطرح کرد. شاه گفت این مسئله دیگر برایش اهمیت ندارد، چون در شرف مرگ است و پسرش می‌تواند تخت و تاج را داشته باشد. این آن چیزی نبود که کاتلر در سر داشت. سکوتی طولانی حکمفرما شد و سپس کاتلر گفت دولت ایالات متحد در این خصوص فکر خواهد کرد. به‌گفته رافل، ملکه سخنان شاه را قطع کرد و به‌زبان فارسی (که رافل بلد بود) گفت: «مبادا پیشنهاد استعفا را قبول کنی. به پسرمان و آینده کشورمان فکر کن! ملت هیچ‌گاه این تصمیم را درك نخواهد کرد!»

خاطره فرح از این گفتگوها تا حدودی متفاوت است. او به‌یاد می‌آورد که رافل رویش را بسوی آنها کرد و گفت: «شما در نطق‌هایتان بارها اشاره کرده‌اید که حاضرید جان خود را فدای ملتتان کنید.» فرح نمی‌دانست منظور او چیست ولی کمان می‌کرد می‌خواهد به‌شاه بفهماند که باید خودش را فدای گروگانها کند. فرح می‌گوید: «سپس وقتی کاتلر صحبت استعفا را پیش کشید، من گفتم: «اگر منظورتان واکنش دولت ایران به استعفای شوهرم است، پسرم برای ادعای حقوقش سر

بلند خواهد کرد. اگر پسر ارشدم چنین کاری را نکند، پسر دوم خواهد کرد. و اگر پسر دوم نباشد، یکی دیگر از اعضای خانواده ما خواهد کرد. بنابراین هیچ چیزی تغییر نخواهد کرد.» این پیشنهاد مسخره بود.

کاتلر با قدرت هرچه تمامتر قضیه را از دیدگاه پاناماییها مطرح کرد و گفت پاناماییها امتیازات زیادی داده‌اند و هم‌اکنون نیز حاضرند به دویبکی اجازه دهند که در بیمارستان گورگاس در منطقه کانال او را عمل کند و بدین ترتیب مفاد توافق لکلند کلمه به کلمه اجرا خواهد شد. او ضمناً هشدار داد که چنانچه شاه به رفتن به مصر اصرار ورزد، چه صدماتی متوجه سادات خواهد شد. وقتی کاتلر به سخنانش خاتمه داد، شاه گفت فردا صبح آنها را از تصمیمش مطلع خواهد ساخت. او هنوز مایل به عزیمت به مصر بود.^{۱۳}

بعدها در آخرین نسخه خاطراتش نوشت: «من پیشنهادات امریکاییان را جدی نگرفتم. زیرا وعده‌های امریکاییان طی یک سال و نیم گذشته فاقد ارزش بود. این وعده‌ها تابعال به بهای تخت و تاجم تمام شده بود و بعید نبود در آینده به بهای جانم تمام شود.»^{۱۴}

در حالیکه کاتلر و رافل آماده خروج بودند، تلفن زنگ زد. شاه گوشی را برداشت و پس از مکالمه به امریکاییها گفت او یکی از پزشکان پانامایی بود که مطالبه حق ویزیت آخرین دفعه‌اش را می‌کرد. کاتلر پرسید: «مبلغ صورت‌حساب چقدر بود؟» شاه گفت: «هزار و هشتصد دلار.» سپس لبخندی زد و افزود: «باز می‌پرسید چرا می‌خواهم اینجا را ترک کنم؟»

پس از آنکه کاتلر و رافل جزیره را به مقصد خاک اصلی ترک گفتند، شاه پیشنهاد استعفا از سلطنت را با آرماتو و مرس مطرح ساخت. آندو خشمگین شدند و گفتند شاه می‌بایست به کاتلر می‌گفت من پیشنهاداتان را مطالعه خواهم کرد. سپس به امریکا می‌رفت و در آنجا به آنها می‌گفت: بروید به جهنم.

شاه پاسخ داد: «من در میان دوستانم احساس راحتی بیشتر می‌کنم.

13) Jordan, *Crisis*, pp. 205-106;

14) M. R. Pahlavi, *Answer to History*, pp. 32-33.

ما به مصر خواهیم رفت.»

* * *

فردای آن روز که شنبه ۲۲ مارس بود، جیمی کارتر به انور سادات تلفن کرد تا نگرانی خود را از ورود احتمالی شاه به مصر به اطلاع او برساند. ظاهراً سادات پاسخ داد: «جیمی، شما دربارهٔ مصر نگران نباشید. شما فکر گروه‌گانه‌های خودتان باشید.» یکبار دیگر کاتلر و رافل به کونتادورا پرواز کردند. شاه به آنها اعلام کرد که فردا صبح عازم قاهره خواهد شد.^{۱۵}

سادات پیشنهاد کرده بود هواپیمای اختصاصی خودش را بفرستد، اما هنوز هواپیما قاهره را ترک نکرده بود. کاتلر تشخیص داد که اگر قرار است شاه برود، هرچه زودتر بهتر خواهد بود. لذا پیشنهاد کرد دولت امریکا هواپیمایی بیاید که قادر به پرواز یکسره تا قاهره باشد. ۱۶ کاخ سفید دست‌کم با دو شرکت که هواپیماهای دربست کرایه می‌دادند تماس گرفت. سرانجام شرکت هواپیمایی بین‌المللی «اورگرین» که با سازمان سیا وابستگی داشت پاسخ مثبت داد. پاره‌ای از امریکاییان معتقد بودند این وابستگی غیرعاقلانه است. ۱۷ آرماتو می‌گوید مبلغی که شرکت مزبور از شاه مطالبه کرد سنگین بود: ۲۵۰،۰۰۰ دلار.

در کونتادورا، همراهان شاه آخرین روز را به بستن جامه‌دانشا و پرداختن صورتحسابها گذراندند. در پاناماسیتی جردن بیشتر اوقات روز را در استخر اقامتگاه امیلر ماس به شنا و استراحت پرداخت و از روزنامه‌نگاران اجتناب کرد. کریستیان بورگه از هتل خود مرتباً به تهران تلفن می‌زد. چند بار به جردن تلفن کرد که خبر بدهد پیشنهاد توریخوس دایر به نگاه‌داشتن شاه در پاناما، شورای انقلاب را در تهران به جنب‌وجوش انداخته و آنان در مرز خارج کردن گروه‌گانه‌ها از دست دانشجویان هستند. جردن می‌گوید که با ادب به سخنان او گوش داد ولی هیچ تعهدی نکرد.

بورگه گمان می‌کرد که توریخوس گوش شنواتری خواهد داشت

15) Jordan, *Crisis*, p. 207.

16) M. R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 33.

ولی روز شنبه توریخوس به او اطلاع داد که بیش از چند ساعت دیگر نخواهد توانست شاه را نگاه دارد و باید دلیل خوبی برای این کار داشته باشد. تهران باید کاری بکند که پیشرفت در امر گروگانها را نشان بدهد. راستی در آنجا چه خبر است؟

بورگه مجدداً به ایران تلفن زد و با همکارش هکتور ویلالون و قطب‌زاده صحبت کرد. دستگاه رهبری هنوز در این بحث که چگونه گروگانها را از دست دانشجویان خارج کند، دچار بن‌بست بود. قطب‌زاده که بیش از سایر رهبران در ارتباط با پاناما سرمایه‌گذاری کرده بود، تمام قوای خود را بکار می‌برد. اما بنی‌صدر رئیس‌جمهوری جدید زیر بار نمی‌رفت. هیچ کاری انجام نشده بود. ساعات قبل از انقضای مهلت توریخوس بسرعت می‌گذشت. ۱۸

صبح روز یکشنبه جامه‌دانها و باروبنه شاه به فرودگاه کوچکی در جوار هتل منتقل شد تا در يك هواپیمای کوچک بمقصد خاک اصلی بار شود. تعداد جامه‌دانها از هنگام ورود بیشتر بود و شامل صندوقهای بزرگی می‌شد که کنجکاوی توریخوس را جلب کرد. هواپیما ناچار شد چند بار رفت و آمد کند تا سرانجام کار تخلیه بارها تمام شد. شاه و ملکه و دکتر پیرتیا و سرهنگ جهان‌بینی و سرهنگ نویسی و رابرت آرماتو و مارک مرس و امیر پورشجاع پیشخدمت مخصوص به خاک اصلی پاناما پرواز کردند. و همچنین سگها. بنو سگ دانمارکی عظیم‌الجثه بیمار بود. شاه به آرماتو گفت: «شاید بهتر باشد او را در اینجا بگذاریم.» آرماتو جواب داد: «اعلیحضرتا، مگر از روی جنازه من بگذرید و اجازه دهید سگ را در پاناما دفن کنند!» ۱۹

شاه يك یادداشت کتبی برای گابریل لوئیس بجای گذاشت که می‌گفت: «شهبانو و من در یافتن کلماتی که از مهمان‌نوازی بی‌نظیر و لطف و یاری شما و خانم لوئیس سپاسگزاری کنیم، ناتوان هستیم. تأسف من در این است که کشوری ندارم که شما و خانواده‌تان را بمنظور جبران آنچه برای ما انجام داده‌اید، به آن دعوت کنم...»

(۱۸) مصاحبه نگارنده با کریستیان بورگه؛ و

Salinger, *America Held Hostage*, p. 213; Jordan, *Crisis*, p. 210.

(۱۹) مصاحبه نگارنده با آرماتو، ۱۴ نوامبر ۱۹۸۷.

در تمام ساعات پیش از ظهر هکتور ویلاون شریک بورگه از تهران از جانب صادق قطب‌زاده تلفن می‌زد و به پاناماییها التماس می‌کرد که رفتن شاه را قدری به تعویق اندازند. حتی امپلر ماس که بیش از هرکس به پاناماییها اعتماد داشت، تا حدودی نگران شده بود. آیا تأخیر عمدی بود؟ آیا بار و بینه را مخصوصاً عقب نگاه داشته بودند؟ روزنامه‌نگاران امریکایی دسته دسته به نقاط مختلف شهر هجوم می‌بردند و از اینکه قادر نبودند شاه را ببینند یا بدانند چه می‌گذرد خشمگین بودند. جردن نیز در انتظار وصول خبر عزیمت شاه دقیقه-شماری می‌کرد تا او هم بتواند حرکت کند. در تمام این مدت خبرهای واصله از تهران فضا را اشباع کرده بود: «گروگانها هم‌اکنون منتقل شدند. نگران نباشید. او را نگاه دارید.»

صبح آن روز هواپیمای متعلق به شرکت هواپیمایی اورگرین وارد فرودگاه توکومن شده بود؛ یک فروند هواپیمای «دی سی ۸» سیصد نفره با صندلیهای باریک درهم چپیده مخصوص حمل هرچه بیشتر جهانگرد (یا سرباز) که بکلی برای سفر شاه نامناسب بود. آرماتو شکایت کرد ولی به او گفتند که این تنها هواپیمای موجود بوده است. سرهنگ نوریه‌گا با لبخندی بر لب برای بدرقه آنان به فرودگاه آمده بود. او به همه حتی به آرماتو سفر بخیر گفت. ۲۰ مسافرین سوار هواپیمای کهنه و ناراحت شدند و سرانجام اندکی قبل از ساعت دو بعد از ظهر یکشنبه ۲۳ مارس شاه از پاناما پرواز کرد - درست سه ماه پس از ورود به این کشور. پانزده دقیقه بعد خلبان به مسافرین اطلاع داد که از مرز هوایی پاناما گذشتند. آرماتو از جا برخاست و به عقب هواپیما رفت و به شاه تبریک گفت. توقفگاه بعدی مجمع‌الجزایر آزور بود که هواپیما می‌بایست بنزین‌گیری کند.

صادق قطب‌زاده هنوز امید خود را از دست نداده بود. یکبار دیگر به کریستیان بورگه تلفن کرد تا به وی اطمینان دهد که اگر مانع از عزیمت شاه به مصر شوند، گروگانها آزاد خواهند شد. یکبار دیگر

بورگه به توریخوس تلفن زد و توریخوس ماس را احضار کرد. توریخوس دستخوش هیجان بود، شاید هم مست بود. به ماس گفت: «همین الان، در همین لحظه گروگانها از سفارت امریکا به وزارت خارجه منتقل شدند، اگر شما بتوانید مانع از رسیدن شاه به مصر شوید، آنها را آزاد خواهند کرد.»

ماس گفت: «آه خدای من» و سپس شتابان به سفارت برگشت. از آنجا به همیلتون جردن که ساعتی پیش با یک هواپیمای نیروی هوایی امریکا عازم واشینگتن شده بود، تلفن کرد. اکنون در آخرین فصل این داستان شگفت‌انگیز، جردن با فرصت دیگری برای نجات جان گروگانها روبرو شده بود. ارنی رافل اظهار داشت این عادت ایرانیان است که تا آخرین لحظه برای انجام هر معامله‌ای صبر می‌کنند.

ماس گفت: «امکان دارد سوخت‌گیری در آזור را بتوان به یک توقف چهل و هشت‌ساعته بمنظور معاینه بدنی یا آزمایش خون یا هر بهانه دیگری مبدل کرد. چون گویا گروگانها از سفارت منتقل شده‌اند.»

جردن از درون هواپیما به هارولد براون وزیر دفاع امریکا در واشینگتن تلفن زد و از ترس اینکه میادا مکالمه‌اش ضبط شود با احتیاط زیاد گفت: «هارولد، همانطور که اطلاع داری رفیق ما در راه مصر است. من می‌خواهم دستور بدهی که وقتی این هواپیما برای سوخت‌گیری در آזור فرود می‌آید، آن را نگاه دارند. این موضوع خیلی مهم است و مسئله ما را حل خواهد کرد.» براون نپرسید جردن با اجازه چه مقامی چنین تقاضائی را می‌کند؛ با آن موافقت کرد. ۲۱

• • •

درحالی‌که هواپیمای جردن عازم شمال بود، هواپیمای شاه بسوی شرق و تاریکی شب راه می‌پیمود. اگرچه هر مسافری می‌توانست ده دوازده ردیف صندلی در اختیار داشته باشد، ولی پرواز راحتی نبود. حرارت غیرکافی و صندلیها ناراحت و غذا غیرمأکول بود. اما در هر حال چند پتو برای هرکس وجود داشت.

حال شاه به هیچ وجه خوب نبود. حق داشت نگران باشد. در

(۲۱) مصاحبه نگارنده با امبلر ماس، ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶. و
Jordan, Crisis, p. 210-11.

خاطرانش می‌نویسد: «از نظر پزشکی وقت برایم ارزش داشت. تب داشتم، شمار گویچه‌های خونم به طرز خطرناکی پایین بود. شمار پلاکتها به ده درصد کمتر از حالت عادی کاهش یافته بود... اگر در آن ارتفاع پرواز يك جای بدنم زخمی می‌شد ممکن بود تا سرحد مرگ خونریزی داشته باشم.»^{۲۲}

هنگامی که در فرودگاه آزور فرود آمدند، هوای سرد درون هواپیما را پر کرد. سرهنگ جهان‌بینی بلوز پشمی خودش را به شاه قرص داد. گروه کوچکی از مقامات پرتغالی و امریکایی برای خوشامدگفتن به شاه به داخل هواپیما رفتند. بعداً شاه نوشت: «اگرچه بیمار و تب‌دار بودم از جا برخاستم و لباسهایم را مرتب کردم و همانطور که تشریفات ایجاب می‌کرد آماده پذیرایی آنها شدم.»

هواپیما سوخت‌گیری کرد. اما پرواز نکرد. دست‌کم دو ساعت منتظر ماندند. فرح نگران شد. می‌گوید: «هواپیما سرد می‌شد و شوهرم تب بسیار شدیدی داشت. به ما گفتند که تأخیر به علت اجازه پرواز است.» فرح این را باور نکرد. قاعدتاً باید برنامه پرواز از مدتی قبل تهیه و اجازه‌های لازم اخذ شده باشد. او بقدری مضطرب شد که از هواپیما بیرون رفت و در زمین فرودگاه به قدم زدن پرداخت. در درون هواپیما شاه از آرماتو سؤال کرد چه خبر شده است. آرماتو خارج شد و از افسر امریکایی پرسید چرا هواپیما را نگه داشته‌اند. سپس تقاضا کرد به نیویورک تلفن کند. سرانجام به هواپیما اجازه پرواز داده شد.^{۲۳}

آنچه روی داده بود این بود که سرانجام حوصله توریخوس و جردن از وعده‌های قطب‌زاده و بورگه سررفته بود. توریخوس در يك مکالمه تلفنی به قطب‌زاده گفت: «ممکن است امریکاییها قادر باشند شاه را متوقف کنند. حالا به من بگویید گروگانها کجا هستند؟» قطب‌زاده جواب داد: «رفیق، من می‌توانم به شما قول بدهم که تا بیست و چهار ساعت دیگر آنها را تحویل خواهم گرفت.» در این حال توریخوس دشنامی بر زبان آورد و گوشی تلفن را به زمین کوبید.

آنگاه به امبلر ماس تلفن زد و گفت: «امبلر همه چیز را فراموش

22) M. R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 33.

۲۳) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

کنید. به قطب‌زاده گفتم برود به جهنم. همه چیز تمام شد.»
 وقتی جردن این پیام را دریافت کرد، دستور داد هواپیمای شاه را
 در آזור آزاد کنند. بعدها ادعا کرد تأخیر پرواز هواپیما بقدری کم
 بود که شاه و همراهانش متوجه نشده بودند. ۲۳ (وقتی جیمی کارتر
 از اقدام خودسرانه جردن باخبر شد، به قول جردن «رنگت صورتش از
 عصبانیت کیبود شد» و بسه رئیس ستادش گفت که خیلی از حدود
 اختیارات و وظایف خود فراتر رفته است.) ۲۵

هواپیمای کهنه شاه که به دستور جردن آزاد شده بود، یکبار
 دیگر از زمین برخاست و از آזור عازم قاهره گردید. در این بخش
 نهائی سفر آرماتو سرهنگ نویسی را در کابین خلبان نشانند تا مطمئن
 شود که در مسیر صحیح پرواز می‌کند نه بسوی تهران. نویسی پرسید:
 «اگر در مسیر غلط پرواز کرد چه باید بکنم؟ خلبان را بکشم؟»
 آرماتو گفت: «آری، به خلبان شلیک کن.»

کارتر در خاطراتش می‌نویسد روزنامه‌های امریکایی و پانامایی
 تقصیر دومین پرواز شاه به مصر را به گردن کیسینجر و راکفلر
 انداختند. کارتر نوشت: «صرفنظر از اینکه چه کسی مسئول بوده
 است، شخص او بخاطر اثرات سوئی که ممکن بود بر سادات داشته باشد
 با آن مخالف بود. اما شاه که بی‌جهت ادعا می‌کرد جانش در پاناما در
 خطر است، چنین ملاحظه‌ای را نداشت.» ۲۶

صبح دوشنبه در پاناما، کریستیان بورگه و فرخ پارسى دیپلومات
 ایرانی که از نیویورک آمده بود، با شتاب هرچه تمام‌تر عازم وزارت
 خارجه شدند تا مدارک استرداد که شاه را متهم به جنایت علیه ملت
 ایران می‌کرد، تسلیم نمایند. وزیر خارجه پاناما از یکی از درهای
 عقب ساختمان دررفت. وکیل فرانسوی و دیپلومات ایرانی هیچ‌کس را

(۲۴) مصاحبه نگارنده با امبلر ماس، ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶. و

Jordan, *Crisis*, pp. 210-11.

25) Ibid., p. 211.

26) Carter, *Keeping Faith*.

در وزارت خارجه پیدا نکردند که حاضر به پذیرفتن مدارك شود. سرانجام ناچار شدند مدارك را به يك كارمند جزء تسليم كنند. مدارك بایگانی شد. ۲۷

نیز در همان روز صبح توریخوس آخرین دستورش را صادر کرد، دستوری که بعدها وقتی فرح آن را شنید، بسیار توهین آمیز یافت. به کسانی که در کونتادورا مانده بودند پیغام فرستاد که هیچ کس حق ندارد به اتاق ملکه دست بزند. و به یکی از دوستانش گفت: «حال که نتوانستم با او هم‌بستر شوم، دست‌کم می‌توانم در ملحفه‌های او بنخوام. ۲۸»

۲۷) مصاحبه‌های نگارنده با امیل ماس، کریستیان بورگه، آریستیدس رویو، خوان ماترنو واسکز.

۲۸) این کلمات را توریخوس به برنارد دیدریش گفته بود و وی ضمن مصاحبه‌ای در ۱۸ نوامبر ۱۹۸۶ برای نگارنده نقل کرد.

فصل بیست و چهارم

پایان

در فرودگاه قاهره انور سادات و همسرش جهان به پیشواز مهمانانشان آمده بودند. وقتی مارك مرس به شاه اطلاع داد که رئیس جمهوری مصر آنجاست، شاه بی آنکه منتظر همسرش بشود، صندلی اش را ترك کرد و با سرعتی که می توانست بسوی در خروجی هواپیما رفت. در پایین پلکان سادات روی شاه را بوسید و گفت: «خدا را شکر، شما سلامتید.»

خانم سادات از مشاهده قیافه شاه یکه خورد. او بقدری لاغر شده بود که کت و شلوارش دو شماره برایش بزرگت می نمود. صورتش سفید بود. خانم سادات با خود اندیشید که اگر کسی نیاز به دوست داشته باشد، همو است. می گوید: «وقتی به او نگاه کردم از بی عاطفگی امریکاییان تکان خوردم. خدا را شکر که شوهرم این شهامت را داشت که با شاه رفتار انسانی داشته باشد و شخصاً در هنگام ورود به مصر از او استقبال کند.»

دو زوج همراه یکدیگر با هلیکوپتر به کاخ قبه پرواز کردند.

سادات می‌خواست به شاه نشان بدهد که برای او يك اقامتگاه و نه يك اتاق در بیمارستان آماده کرده است. آنگاه هلیکوپتر آنان را به بیمارستان معادی برد.

ضمن پرواز شاه گریست و به سادات گفت: «من برای شما کاری نکرده بودم و با این حال تنها کسی هستم که مرا با احترام می‌پذیرید. کسان دیگری که از کمک من بهره‌مند شده بودند، هیچ کمکی نکردند. نمی‌توانم بفهمم.»

خانم سادات به او گفت فکر این چیزها را نکنند. مگر خود او اگر شوهرش دچار گرفتاری شده بود به او کمک نمی‌کرد؟ خانم سادات بر این باور بود که دولت امریکا قصد داشته شاه را از پاناما به تهران بفرستد و اگر روز یکشنبه پرواز نکرده بود، هیچ‌گاه به سلامت به مصر نمی‌رسید.^۱

پزشکان شروع به جمع‌شدن کردند. به تقاضای فرح ژرژ فلاندرن از پاریس پرواز کرد. او درحالی‌که از پنجره اتاق شاه به چشم‌انداز نیل و اهرام می‌نگریست، به یاد جدش ژوزف فلاندرن افتاد که از سوی ناپلئون به فرمانداری قاهره منصوب شده بود.

در ۲۶ مارس دکتر دوبیگی با تیم جراحی شش‌نفره‌اش وارد شد تا عمل جراحی را که شاه از دسامبر انتظار می‌کشید، انجام بدهد. سادات دستور داده بود پزشکان مصری که شامل داماد و پزشک شخصی او بودند اجازه بدهند دوبیگی هر کاری می‌خواهد بکند. پزشکان مزبور - دکتر زکریا الباز، دکتر طه محمد عبدالعزیز و دکتر امین محمد عفیفتی - منتهای همکاری را بعمل آوردند. دوبیگی از جین هستر برای آمدن به مصر دعوت نکرده بود. به جای او آسیب‌شناس بانک خون خودش را با دستگاه‌های جداسازی خون آورده بود. با وجود این دکتر کین از هستر خواهش کرده بود نتیجه آزمایشهایی را که در پاناما از خون شاه کرده بود در اختیار دوبیگی بگذارد.

در این هنگام شمار گویچه‌های خون شاه چنان به هم خورده بود که

(۱) مصاحبه‌های نگارنده با مارك مرس، فرح دیبا، جهان‌سادات. و نیز J. Sadat, *A Woman of Egypt*, p. 425; M. R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 33.

دوبیکی آن را «يك وضع بسیار جدی» نامید. پیش از عمل، تیم جراحی دو واحد خون و چند واحد گویچه قرمز و پلاکت‌های بسته‌بندی‌شده به او تزریق کرد. عمل جراحی در غروب روز جمعه ۲۸ مارس انجام گرفت.^۲

عمل يك ساعت و بیست دقیقه طول کشید. در یکی از دستگاه‌های خون اشکال بروز کرد، ولی دوبیکی بعداً گفت اشکال مهمی نبود و «همه چیز بخوبی و آرامی گذشت.»^۳

فرح و فرزندانش، سرهنگ جهان‌بینی و اردشیر زاهدی و دیگران، عمل را از تلویزیون مدار بسته در خارج از اتاق عمل مشاهده کردند. دکتر کین توضیحات مختصری به آنان می‌داد. وقتی طحال را درآوردند معلوم شد شدت بزرگی شده بود - به گفته دوبیکی ده برابر اندازه عادی^۴ و به گفته کین بیست برابر - «به قطر سی سانتیمتر و تقریباً به اندازه يك توپ فوتبال.»^۵

عمل طحال در بیماری با شرایط شاه، ممکن است عوارضی داشته باشد. به عنوان مثال دنباله لوزالمعده درست در طحال جفت می‌شود و همیشه این خطر وجود دارد که وقتی طحال را خارج می‌کنند صدمه ببینند. در مورد طحالی که بزرگ شده و لوزالمعده را دربر گرفته است، این موضوع به آسانی ممکن است اتفاق بیفتد. در این حال لوزالمعده آنزیم‌های قوی تولید می‌کند که بافت‌های اطراف را از بین می‌برد و مایع جمع می‌شود. وقتی بیماری مانند شاه مصونیت خود را از دست می‌دهد، این امر ممکن است به ایجاد دملی در شکم منجر شود. غالباً بعد از عمل لوله‌ای در شکم کار می‌گذارند که مایع را خارج

۲) مصاحبه‌های مجله اخبار پزشکی آمریکا با بن کین و مایکل دوبیکی، ۷ اوت ۱۹۸۱ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۰؛ مصاحبه‌های نگارنده با بن کین، مایکل دوبیکی، ژرژ فلاندرن، لوسی پیرنیا. نامه ژرژ فلاندرن به پروفیسور ژان برنار نیز در همین فصل چاپ شده است.

۳) مصاحبه مجله اخبار پزشکی آمریکا با مایکل دوبیکی، ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ و نامه دوبیکی به نگارنده، ۲۱ مارس ۱۹۸۸.

۴) نیویورک تایمز، ۳۱ مارس ۱۹۸۰.

۵) مجله اخبار پزشکی آمریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱.

کند و مانع از ایجاد دمل شود. وقتی طحال شاه را درآوردند، این کار صورت نگرفت. دکتر دوبیکی بعداً گفت این کار لزومی نداشت زیرا صدمه‌ای به لوزالمعده نرسیده بود.^۶

پس از عمل جراحی، سادات به پزشکان نشان اعطا کرد. به دکتر دوبیکی نشان درجه اول جمهوریت را که عالیترین نشان غیرنظامی مصر است و به بقیه دکترها نشان درجه دوم داد (دوبیکی نیز نسخه‌هایی از کتابش را امضا کرد و داد). درحالی‌که پزشکان در صف ایستاده بودند، دکتر کین با جوش و خروش همیشگی‌اش به سادات اظهار داشت: «وقتی تاریخ قرن بیستم نوشته می‌شود، دو چهره برجسته خواهد داشت: چرچیل و سادات!» سادات با شنیدن این سخنان فقط سرش را تکان داد. اما وقتی کین این واقعه را برای شاه پسر از درآمدن از بی‌هوشی تعریف کرد، شاه پاسخ داد: «چه زوج عجیبی! بخاطر داشته باشید که چرچیل یکبار سادات را زندانی کرده بود.»^۷

طحال و یک برش باریک از کبد را که در حین عمل جراحی درآورده بودند برای تجزیه به آزمایشگاه آسیب‌شناسی فرستاده بودند. مصریان از دکتر کین دعوت کردند که در آزمایش بافتها شرکت کند. کبد شاه سفید و خالدار شده بود یعنی مورد هجوم سرطان قرار گرفته بود. دکتر کین بعدها گفت در این لحظه فهمیدم که شاه بزودی خواهد مرد. در این هنگام کین و دوبیکی در پیش‌بینی آینده شاه توافق کامل نداشتند. از نظر دوبیکی مهم این بود که مغز استخوان شاه عادی بود. او در مصاحبه‌ای گفت: «پیش‌بینی آینده دشوار است، اما چون مغز استخوان سالم است و هیچ‌گونه غده لنفاوی در پشت پرده صفاق وجود ندارد، بنابراین وضع بیمار «امیدبخش» است؛ شاه می‌تواند شیمی-درمانی را که بدنش در گذشته بدان پاسخ مثبت داده بود از سر بگیرد.»^۸ در یک مصاحبه دیگر اندکی پس از عمل، دوبیکی به نشریه اخبار پزشکی ارگان انجمن پزشکان امریکا اظهار داشت: «شاه دارد به طرز «زیبایی»

۶) مصاحبه دنیس بریو با مایکل دوبیکی در مجله اخبار پزشکی امریکا، ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰.

۷) همانجا.

۸) مجله اخبار پزشکی امریکا، ۲۵ آوریل ۱۹۸۰.

به هوش می‌آید و حال او بسیار رضایت‌بخش است... به طرز معقولی رضایت‌بخش است و می‌تواند با موفقیت معالجه شود. هم‌اکنون شمار خون او به وضع عادی بازگشته و می‌تواند شیمی‌درمانی را از سر بگیرد، چون در گذشته به‌خوبی به شیمی‌درمانی پاسخ داده است.^۹ دکتر کین در این خوش‌بینی شریک نبود. کبد به اندازه‌ای فاسد شده بود که شیمی‌درمانی امید موفقیت نداشت. می‌گوید صبح روز بعد از عمل به فرح و اشرف گفته است که باید شیمی‌درمانی را قطع کنند و بگذارند شاه چند ماه بقیه عمرش را در راحتی بسر برد. به آنها گفت شاه ممکن است تا عید میلاد مسیح آینده زنده بماند که البته تاریخ مهمی برای مسلمانان نیست. اما معتقد است باید بگذارند در آرامش بمیرد و نباید به تلاشهای ناخواسته برای زنده نگاه‌داشتن او دست بزنند.^{۱۰} کین بعداً در مصاحبه دیگری گفت: «آنگاه آخرین احترامات را نسبت به بیمارم بجا آوردم، از دادن اخبار بد به او خودداری ورزیدم و او را ترك نمودم.» او مراقبت شاه را به پزشکان مصری و دکتر فلاندرن واگذار کرد که فرح هنوز به او اعتماد داشت و بعنوان مشاور انجام وظیفه می‌کرد. کین ادعا کرد که از نیویورک نمی‌توانسته مراقبت بیماری را که در مصر بسر می‌برد، عهده‌دار باشد. وانگهی اکنون عقیده داشت دیگر چندان‌کاری از دستش ساخته نیست.^{۱۱}

در مصاحبه‌ای که بعدها دوبیکی برای نوشتن این کتاب کرد، موضعی بسیار نزدیکتر به کین و دورتر از خوشبینی اولیه‌اش اتخاذ کرد. او گفت بافت‌برداری نشان داد که «کبد مملو از سلولهای لنفی بدخیم است. واقعاتکان‌دهنده بود... بنابراین ما برسر يك دوراهی قرار داشتیم: یکی اینکه با کم بها دادن به مقاومت بدن (از طریق شیمی‌درمانی) او را در معرض عفونت قرار دهیم. یا اینکه اجازه دهیم

(۹) واشینگتن پست، ۴ آوریل ۱۹۸۰.

(۱۰) مجله اخبار پزشکی امریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱ و مصاحبه نگارنده با بن کین، ۲۳ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۰.

(۱۱) مجله اخبار پزشکی امریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱.

سرطان به تاخت پیش برود. ۱۲۰۵

واکنش خصمانه ورود شاه به مصر در سراسر خاورمیانه که کارتر از آن وحشت داشت، بی‌درنگ شروع شد. آیت‌الله خمینی اعلام کرد: «... اکنون شیطان بزرگت در صدد طرح یک نقشه سیاسی جدید برای دائمی کردن سلطه خود می‌باشد... شیطان بزرگت باید بداند که حمایت از شاه حمایت از خیانت بزرگت او و غارتگری اوست و فرستادن شاه، دشمن اسلام و ایران نزد یک دشمن دیگر، فریب دادن مسلمانان سراسر دنیاست.» سادات در برابر تلویزیون ظاهر شد تا خودش را در برابر افکار عمومی توجیه کند و گفت تعقیب یک مرد بیمار و بی‌خانمان برخلاف قوانین اسلام است. مجلس مصر با اکثریت قریب به اتفاق تصمیم سادات در پذیرفتن شاه را تصویب کرد. ولی بنیادگرایان اسلامی در سراسر مصر به اعتراض برخاستند و دست به تظاهرات زدند. در اسیوط که مرکز بنیادگرایی مصریان است، تظاهرات ضد دولتی تبدیل به تظاهرات ضد مسیحی شد و چند قبطی مسیحی به قتل رسیدند. بطریق قبطیان جشنهای عید پاک را لغو کرد. در اوائل آوریل تظاهرات بیشتری علیه قبطیان صورت گرفت و در ۸ آوریل قبطیان در مینیه مورد حمله مسلمانان قرار گرفتند و دو قبطی کشته و سی و پنج تن مجروح شدند. تشنج و خشونت در سراسر ماههای بهار اوج گرفت، تا اندازه‌ای بنخاطر اینکه تلاش امریکاییان برای نجات گروگانها در ۲۴ آوریل با شکست روبرو شد. اما سادات توانست عجلتاً اوضاع را کنترل کند. ۱۳

ده روز پس از عمل جراحی، شیمی‌درمانی مجدداً آغاز شد. آنگاه شاه بیمارستان را ترک کرد و با اتومبیل به کاخ قبه رفت. کاخ مزبور معمولاً اقامتگاه رؤسای کشورهای است که از مصر بازدید می‌کنند. او و فرح در محیطی نسبتاً بی‌رنج و بو ولی خوشایند بسر می‌بردند. چند روز اول چنین می‌نمود که حال شاه رو به بهبود می‌رود. اما بعد

(۱۲) مصاحبه نگارنده با مایکل دوبیگی، ۴ نوامبر ۱۹۸۵.

13) Sadat, *A Woman of Egypt*, pp. 426-28.

شروع به شکایت از درد شکم و حالت تهوع کرد و دچار تب گردید. عکسهای پرتونگاری نشان می‌داد که مقداری مایع بالای حجاب حاجز جمع شده است. پزشکان مصری مقداری از آن را خارج کردند و متوجه شدند که دچار عفونت شده است. شمار گویچه‌های سفید به طرز خطرناکی کاهش یافته بود.

اکنون بحثهای جدی‌تری در میان بستگان شاه در گرفت. بخصوص تنش دیرینه میان خواهرش اشرف و همسرش فرح به اختلاف نظر درباره اینکه شاه چگونه و به دست چه کسی معالجه شود، انجامید. اشرف بخصوص موافق توصیه دکتر کین نبود که می‌گفت بگذارند برادرش در آرامی بمیرد. وقتی بوسیله تلفن با دکتر فلاندرن در پاریس مشورت کردند، او گفت به نظر من شاه دچار يك دمل زیر حجاب حاجز شده است و توصیه کرد که دکتر دوبیکی از تکراس احضار شود.^{۱۴}

اشرف راضی نبود. او دکتر کولمن متخصص سرطان که شاه را در بدو ورود به نیویورک دیده بود احضار کرد. کولمن به کین اطلاع داد که عازم قاهره است. کین خوشش نیامد ولی مخالفتی هم نکرد.^{۱۵} اما وقتی خبردار شد که دکتر کولمن دکتر تامس جونز دستیار سابق او را همراه خودش برده است، دلخور شد. نامه‌ای به فلاندرن در پاریس نوشت و از او معذرت طلبید. در نامه‌اش نوشت: وقتی کولمن به او تلفن زد و دعوت شاهزاده‌خانم اشرف را به او خبر داد «من ناخشنودی خود را از درگیر شدن او در این قضیه ابراز داشتم و از وی خواهش کردم قبل از رفتن به قاهره در پاریس توقف و با شما ملاقات کند... من از طرز اقدام شاهزاده‌خانم آزرده‌خاطر شده‌ام. این مرد رنج فراوانی متحمل شده و برای خواهری که او را بشدت دوست دارد مشکل است که درک کند که با رعایت تشریفات شایسته بهترین مراقبت پزشکی به او داده خواهد شد.»^{۱۶*}

(۱۴) مصاحبه‌های نگارنده با بن کین، ژرژ فلاندرن، مورتون کولمن.

(۱۵) همانجا.

(۱۶) نامه مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۸۰ کین به فلاندرن.

تا این هنگام دست‌کم هشت تیم پزشکی به معالجه شاه پرداخته بودند: پزشکان اصلی ایرانی، فرانسوی، مکزیکی، تیم کین، پزشکان امریکایی لکلند، پزشکان پانامایی، تیم کین-دوبیکی در قاهره و بالاخره اکنون مجموعه‌ای از پزشکان گوناگون با عقاید گوناگون در مورد اینکه او را چگونه معالجه کنند و جانش را نجات بدهند.

وقتی کولمن وارد قاهره شد دریافت که شاه تب دارد و از درد شکم رنج می‌برد. او نیز تشخیص داد که ممکن است مسئله مربوط به دمل زیر حجاب حاجز باشد. می‌گوید: «پزشکان مصری به من گفتند که در حین عمل به لوزالمعده صدمه وارد شده و احتمالاً باید لوله‌ای برای خارج کردن چرک در آن کار گذاشته شود.» کولمن به دوبیکی تلفن زد و اظهار داشت او نیز عقیده دارد که جراح بزرگ باید به قاهره بازگردد. ۱۷

دوبیکی یکبار دیگر در اواخر آوریل به قاهره پرواز کرد و یکبار دیگر شاه را دید. به گفته دکتر پیرنیا پزشک اطفال ایرانی، شاه لباس کامل پوشیده بود و «خیلی شجاع، خیلی باوقار، خیلی شق و رق بود.» حالش از یک هفته پیش قدری بهتر شده بود و به دکتر دوبیکی گفت که دیگر درد ندارد. دوبیکی او را معاینه کرد و بعداً گفت هیچ‌گونه نفخ، اتساع شکم یا سفتی نیافته بوده است. ۱۸ می‌گوید: «هیچ‌نشانه‌ای از عفونت یا دمل زیر حجاب حاجز یا کیسه چرکی در لوزالمعده نیافتم و تمام پزشکان با نظر من موافق بودند که چنین عوارضی مشاهده نمی‌شود. تألیفات من درباره عفونت یا دمل زیر حجاب حاجز کلاسیک تلقی می‌شود.» او معتقد بود که واکنش شاه نسبت به شیمی‌درمانی بد

• کولمن بعداً گفت او مخصوصاً به دیدار کین رفته بود تا اجازه او را برای سفر به مصر بگیرد. «به او گفتم بن، تو از من خواهی کردی در این قضیه دخالت کنم و اکنون حق داری از من بخواهی که خود را کنار بکشم. من بدون اجازه تو به قاهره نخواهم رفت.» می‌گوید کین اجازه داد و خواهش کرد به فلاندرن تلفن کند نه اینکه در پاریس توقف و با او ملاقات کند. می‌گوید: «موفق نشدم با فلاندرن تماس تلفنی بگیرم.»

(۱۷) مصاحبه نگارنده با مورتون کولمن، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۵.

(۱۸) مصاحبه نگارنده با دکتر لوسی پیرنیا، ۲ نوامبر ۱۹۸۵.

بوده است. بنابراین او و پزشکان مصری تصمیم گرفتند که مصرف قرصها را با تعدادی کمتر ادامه دهند. این آخرین باری بود که دوبیکی شاه را دید. ۱۹

یکبار دیگر در میان پزشکان اتفاق نظر وجود نداشت. ژرژ فلاندرن در پاریس و مورتون کولمن در قاهره هنوز معتقد بودند که شاه از دمل زیر حجاب حاجز رنج می برد و باید با نصب لوله ای چرك آن کشیده شود. دوبیکی هیچ قرینه ای برای این تشخیص نیافته بود. کین در نیویورک اعتقاد داشت که شیمی درمانی باید به بعد موکول شود. سرطان شناسان - یعنی فلاندرن و کولمن - عقیده داشتند که پس از يك وقفه کوتاه باید از سر گرفته شود. در واقع کولمن بر این باور بود که شیمی درمانی شدیدی که تا بحال انجام می گرفته می تواند جان شاه را نجات بدهد. می گوید: «من واقعا می خواستم يك تکان شدید به معالجه این مرد بدهم و شیمی درمانی شدید تنها راه آن بود.» می افزاید: «بدبینی کین از درك گمراه کننده او درباره بیماری سرطان ناشی می شد.» کولمن دو داروی دیگر تجویز کرد که هنگامی که شیمی درمانی در ماه مه از سر گرفته می شود، به قرصهای اصلی افزوده شود. ۲۰ تجویز فلاندرن ملایم تر بود. در حقیقت در بیمارستان درباره مقدار مصرف قرصها اختلاف نظر وجود داشت و در نتیجه هیچکدام از آنها بطور صحیح مصرف نشد.

یکبار دیگر اختلاف نظر میان پزشکان بالا گرفت. درحالی که انواع و اقسام عقاید از سوی افراد مختلف خانواده شاه ابراز می شد، پزشکان مصری می کوشیدند مراقب وضع بیمار باشند. تلفنهایی که از فرانسه و امریکا می شد، اغلب توصیه های مشخص و گاهی متناقض می داد. به قول دکتر کولمن «در این هنگام اشرف مرتباً به اشخاص معروف و به اصطلاح کله گنده نیویورک تلفن می کرد. او گرایش به امریکا داشت و ملکه گرایش به فرانسه.» ۲۱

۱۹) مصاحبه نگارنده با مایکل دوبیکی، ۴ نوامبر ۱۹۸۵ و نامه او به نگارنده، ۲۱ مارس ۱۹۸۸.
 ۲۰) مصاحبه نگارنده با مورتون کولمن، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۵.
 ۲۱) همانجا.

فرح تمام اینها را ناراحت‌کننده می‌یافت. دویبکی در ماه آوریل به او اطمینان داده بود که دمل در بدن شوهرش وجود ندارد. اما پس از آن حال شاه بدتر شده بود. می‌گوید: «او دیگر نمی‌توانست چیزی بخورد، دیگر رگهایش را پیدا نمی‌کردند، از همه رگها استفاده کرده بودند، از دست، بازو، ران... سپس حالش چنان بد شد که ناچار شدیم او را به بیمارستان برگردانیم. نتوانستم به دویبکی دسترسی پیدا کنم. در اواخر ژوئن از فلاندرن خواهش کردم به قاهره بیاید.»^{۲۲}

فلاندرن تعطیلات خود را در دره‌لوآر می‌گذراند. می‌گوید: «احساس کردم که واقعه ناگواری درپیش است.» وقتی پیام فرح به او رسید با شتاب فراوان کوشید یک تیم فرانسوی جمع‌آوری کند. این کار آسان نبود زیرا تعطیلات تابستان داشت نزدیک می‌شد. او می‌بایست به اشخاصی که نمی‌شناخت اعتماد کند.

هنگامی که فلاندرن به قاهره رسید وضع شاه را «وحشتناک» یافت، اما شاه هنوز می‌کوشید درباره‌ی ظاهر بچه‌سال فلاندرن با او شوخی کند. چند هفته بود که تب داشت و فلاندرن با خودش اندیشید که او حتماً از دمل زیر حجاب حاجز رنج می‌برد که از مدت‌ها پیش یعنی آوریل گذشته به آن بدگمان بود.^{۲۳}

اکنون فلاندرن یقین حاصل کرده بود که یک عمل جراحی دیگر برای خارج کردن مایع از شکم ضروری است. او در جستجوی یک جراح به پاریس تلفن زد و سرانجام دکتر پیر لویی فانی یز را که یک «متخصص دست‌دوم» است انتخاب کرد. این شخص جراحی است که در واقع به عوارض بعد از عمل می‌پردازد. او با یک تیم جراحی وارد قاهره شد و بی‌درنگ به شاه گفت که نیاز به یک عمل جراحی دیگر دارد. شاه پاسخ داد: «بسیار خوب، بیاییم مستقیم یا مسئله روبرو شویم.»^{۲۴}

در این میان دکتر کولمن نیز یکبار دیگر به قاهره بازگشته بود. دعوی شدیدی بین او و پزشکان فرانسوی درگرفت. می‌گوید:

(۲۲) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

(۲۳) مصاحبه نگارنده با ژرژ فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵.

(۲۴) همانجا و نامه فلاندرن به پروفیسور ژان برنار.

«فرانسویان بیش از اندازه متکبر و بدعق بودند. آنها با من مثل يك راهبه در يك فاحشه‌خانه رفتار کردند.» فلاندرن می‌گوید که یکبار یقه‌کت کولمن را گرفت و بر سرش فریاد زد: «یکی از ما دو نفر، زیادی است.» فرح از مشاهده عصبانیت فلاندرن که معمولاً شخصی آرام است، شگفت‌زده شد. فلاندرن برایش توضیح داد که در فوتبال گاهی لازم می‌شود شخص با بازیکن مقابل خود گلاویز شود. سپس افزود: «علی‌احضرتا، آیا وقت آن نرسیده که به این وقت تلف‌کردنها درباره شاه خاتمه بدهیم؟» ۲۵

فرح بعداً گفت: «تعداد دکترها خیلی زیاد بود. مصری، فرانسوی، امریکایی، ولی هیچ‌کدام نمی‌خواستند مسئولیت اخذ تصمیم را به عهده بگیرند. بنابراین تصمیم را به ما واگذار می‌کردند. بعضیها می‌گفتند اطبای امریکایی بدرد نمی‌خورند.» ۲۶

از يك جهت اوضاع برعکس شده بود. چند ماه پیش در مكزيك پزشکان امریکایی فلاندرن را کنار گذاشته بودند و اکنون در مصر چندین دکتر مصری و فرانسوی و تنها يك امریکایی یعنی دکتر کولمن وجود داشت. او از عمل جراحی شاه با توجه به حالت روبه‌ضعف او ناراحت بود. ضمناً کولمن نسبت به تیم پزشکی فرانسوی مشکوک بود. با گذشت زمان او حق را به جانب فرانسویان می‌دهد، هرچند عقیده دارد که عوارض بعد از عمل شاه بدگمانی‌اش را توجیه کرده است. می‌گوید: «پزشکان مصری و فرانسوی گلوی یکدیگر را می‌فشردند و من در وسط آنها قرار گرفته بودم. من همیشه از مصریان خوشم می‌آمده ولی تحمل فرانسویان را ندارم. به هیچ‌رو با آنان نمی‌شود کنار آمد.» فلاندرن بعدها گفت درست است که برخوردهایی بین فرانسویان و مصریان روی داد، ولی در این هنگام تنها اختلاف نظر با کولمن بود که با عمل مخالفت می‌کرد. ۲۷

ملکه از اینکه نمی‌دانست چه بکند رنج می‌برد ولی سرانجام تصمیم

(۲۵) همانجا و مصاحبه نگارنده با مورتون کولمن.

(۲۶) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

(۲۷) مصاحبه‌های نگارنده با مورتون کولمن، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۵ و با ژرز

فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵؛ و نامه فلاندرن به ژان برنار.

گرفت فرانسویان عمل جراحی را انجام بدهند. در ۳۰ ژوئن پیرلونی-فانی یز شکم شاه را گشود و مایع درون آن را خالی کرد: يك لیتر و نیم چرك به علاوه بقایای لوزالمعده بیرون آورده شد. فلاندرن احساس کرد حرفش را به کرسی نشانده است ولی در عین حال خشمناک بود. معتقد بود که می شد از عفونت ناراحت کننده و ضعفی که شاه طی سه ماه گذشته از آن رنج برده بود اجتناب شود. پس از عمل جراحی در ماه آوریل، می بایست لوله ای در زخم بیمار کار می گذاشتند که هر روز بتواند پاک شود. او اتاق عمل را ترك کرد و این اخبار را به ملکه داد. ملکه از این که عمل جراحی اشتباه نبود، خوشحال شد و به فلاندرن گفت: «حال پرو در اتومبیل فانی یز سرود مارسی یز بخوان.» ولی فلاندرن می دانست وقت جشن گرفتن نیست. ۲۸

پس از عمل دوم، روابط بین دکترها باز هم تیره تر شد. اشرف نظریات جدیدی مطالبه می کرد. دکتر پیرنیسا از کولمن خواهش کرد تیم جدیدی تشکیل بدهد. رابرت آرماتو نیز در نیویورک به جمع آوری تیم دیگری پرداخت. دکتر کین برنامه بازگشت به مصر را ترتیب داد. اما در همان حال آرماتو به او تلفن کرد و گفت يك «انقلاب درباری» صورت گرفته و فعلاً به وجود او نیازی نیست. مصریان - درست مثل پاناماییها در چند ماه قبل - از اینکه تمام مسئولیتهای مربوط به بیمار از آنان سلب شده بود، خشمگین بودند. آنان تعدادی پزشک ارشد بودند که مثل دانشجویان پزشکی با آنها رفتار می شد. ۲۹ مصریان شروع به شکایت از یکی از اعضای تیم فرانسوی کردند که دوست دخترش را همراه آورده بود و دو روز پیش بمناسبت سالروز تولد او در دو قدمی اتاق شاه در بیمارستان شامپانی نوشیده بود. مارک مرس می گوید بعضی از فرانسویان طوری رفتار می کردند که گویی برای گذراندن تعطیلات به قاهره آمده اند. پزشکان فرانسوی رنجیده خاطر شدند و تهدید به ترك قاهره نمودند. ۳۰ ملکه از فلاندرن خواست که در این موضوع دخالت کند و گفت: «باید اینگونه مسائل

(۲۸) همانجا.

(۲۹) مصاحبه نگارنده با بن کین و رابرت آرماتو.

(۳۰) مصاحبه های نگارنده با مورتون کولمن، مارک مرس، ژرژ فلاندرن.

را کنار بگذاریم.» ولی می‌افزاید: «احساس کردم که فرانسویان مایل به رفتن هستند و ما دکتر دیگری در دسترس نداشتیم. موقعیت وحشتناکی بود.» ۲۱»

کلیهٔ دکترها نشستی تشکیل دادند. فرح می‌گوید: «هیچ‌کس مایل نبود تصمیم بگیرد. همیشه در لحظات سخت یکی از اعضای خانواده می‌بایست تصمیم بگیرد.» از پرزیدنت سادات خواستند که دخالت کند. او ظاهراً به پزشکان مصری اظهار داشت که اکنون که مسلم شده شاه در آستانهٔ مرگ قرار دارد، بهتر است آنها خودشان را کنار بکشند. فلاندرن می‌گوید سادات تأکید کرد که خود او - یعنی فلاندرن - مسئولیت همه‌چیز را برعهده دارد.

در اوائل ژوئیه اختلاف نظر به روزنامه‌های مصری نیز درز کرد. روزنامهٔ معتبر **الاهرام** گزارش داد که ضمن عمل جراحی طحال، لوزالمعدهٔ شاه صدمه دیده است و نوشت: «وقتی عمل به پایان رسید، ضمن جستجوی جایی برای بستن گره جراحی، برحسب تصادف یکی از آلات جراحی به دم لوزالمعده اصابت کرد و موجب ایجاد يك کیسهٔ چرکی گردید... ناحیه چرک کرد زیرا داروهای ضدسرطان که به شاه داده می‌شد گویچه‌های سفید خون او را کاهش داده و قابلیت مبارزه با عفونت را از او سلب کرده بود.» ۲۲»

این گزارشها که رسانه‌های گروهی امریکا عیناً نقل می‌کردند، از جانب دکتر دوبیکی بی‌اساس خوانده شد. او در مصاحبه‌ای در ۸ ژوئیهٔ ۱۹۸۰ در هوستون اظهار داشت وضع مزاجی شاه رو به بهبود می‌رود. او مرتباً با قاهره تماس تلفنی دارد و افزود: «ضمن گفتگو-هایی که داشته‌ام هیچ‌گاه این احساس را نیافته‌ام که او در آستانهٔ مرگ می‌باشد.» وی متکرر این شد که ضمن عمل طحال، لوزالمعده برحسب تصادف صدمه دیده است. «امکان ندارد آلت جراحی تصادفاً به دم لوزالمعده اصابت کرده باشد. ما نوك بی‌حفاظ لوزالمعده را قطع کردیم و به آن ناحیه بخیه زدیم. همه‌چیز پاك و سترون بود.»

(۳۱) مصاحبهٔ نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

(۳۲) **الاهرام**، ۶-۱۱ و ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۸۰.

دوبیکی گفت در اواخر آوریل که شاه را دیده «هیچ گونه علامت عفونت ناشی از عمل جراحی در او وجود نداشته است.» او تقصیر مسائل جاری شاه را به گردن استفاده بیش از اندازه شیمی درمانی انداخت که مقاومت بدن را در برابر عفونت کاهش داده است. و حال آنکه از ماه مه به بعد هیچ گونه شیمی درمانی به شاه داده نشده بود. ۲۲

بعدها دکتر دوبیکی در پاسخ به سؤالاتی برای تهیه این کتاب اظهار داشت: «پزشکان مصری نیز مثل ما از خواندن مقاله **الاهرام** شگفت زده شدند و اطمینان دادند که هیچ کسی در بیمارستان چنین اطلاعاتی را نداده زیرا این اطلاعات نادرست بوده است...» ۲۳ ضمناً دوبیکی از دکتر جerald لوری که دستیار او هنگام عمل شاه بود اظهار نظر طلبید و دکتر لوری نظر دوبیکی را تأیید کرد. ۲۵

دکتر فلاندرن اظهار نظر کرد که او نیز یقین داشته که شاه از دمل زیر حجاب حاجز رنج می برده است و افزود: «وقتی دکتر پیرلویی فانی یز او را در اواخر ژوئن عمل کرد، یک مردگی بافت در دم لوزالمعده پیدا کرد. این فقط می توانست ضایعه ناشی از فشار به دم لوزالمعده در حین درآوردن طحال بوده باشد. من مایل نیستم آن را اشتباه بنامم بلکه مسئله ای است که برای هر جراحی ممکن است اتفاق بیفتد. وانگهی امکان ندارد بعلت زیاده روی در شیمی درمانی یک زخم دقیقاً مشخص در لوزالمعده یا کیسه چرکی در لوزالمعده ایجاد شود.» درحالی که هیچ قرینه ای در دست نیست که یک آلت جراحی به لوزالمعده اصابت کرده باشد، عفونت ممکن است از گیره هایی ایجاد شده باشد که در جریان عادی عمل جراحی با لوزالمعده تماس گرفته اند. ۲۶

(۳۳) مجله اخبار پزشکی امریکا، ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ و نامه او به نگارنده، ۲۱ مارس ۱۹۸۸.

(۳۴) مصاحبه نگارنده با دوبیکی، ۲۳ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۷.

(۳۵) نامه بدون تاریخ دکتر لوری به دوبیکی که در حدود فوریه-مارس ۱۹۸۸ نوشته شده است.

(۳۶) مصاحبه نگارنده با فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵ و مکاتبات بعدی و مصاحبه آخر در آوریل ۱۹۸۸.

•••

در اوایل ژوئیه ۱۹۸۰ دویبکی اظهار نمود که «دارد بتدریج خوشبین می‌شود». ولی وضع مزاجی شاه در طول ماه ژوئیه رو به وخامت رفت، چند عمل جراحی برای جلوگیری از خونریزی داخلی انجام گرفت. هوش و حواس او کاملاً سر جایش بود و می‌توانست گاهی روی صندلی بنشیند، اما بیشتر اوقات روی تخت دراز کشیده بود. بندرت می‌توانست غذا بخورد. ژرژ فلاندرن از دردی که شاه می‌کشید ناراحت بود. ۲۷

واکنش رادیوتهران به اخبار مربوط به عودکردن بیماری شاه این بود که پرزیدنت کارتر را متهم به توطئه برای «حذف شاه بمنظور پیروزی در انتخابات» کرد. اما به گفته رادیوتهران «قتل شاه مخلوع در قاهره هیچ‌گاه مسئله را حل نخواهد کرد.»

اکنون فرزندان شاه در مصر بودند اما بیشتر اوقاتشان را به‌جای اینکه بر بالین پدرشان بگذرانند، در کنار دریا در اسکندریه بسر می‌بردند. هر روز فرح و مارك مرس در کنار بستر شاه می‌نشستند و مرس با شتاب هرچه تمامتر به شاه در بازنویسی خاطراتش کمک می‌کرد. هر روز مرس از او سؤال می‌کرد که آیا با این یا آن توصیف اشخاص یا خاطره موافق است یا نه. بتدریج که شاه ضعیف‌تر می‌شد، مرس ناچار بود بیشتر به سوی او خم شود تا پاسخهایش را بشنود. نسخه نهائی و امریکایی خاطرات شاه از بسیاری جهات با نسخه‌ای که قبلاً در فرانسه و انگلستان منتشر شد، تفاوت دارد. خاطرات مزبور بعد از مرگ او منتشر شد و روی جلد آن نوشته بود: «قصه من این است که نسخه امریکایی پاسخ به تاریخ، متن نهائی باشد.» در این نسخه شاه برای خودش اعتبار بیشتری در متوقف‌ساختن شکنجه‌های ساواک از آنچه در کتاب اصلی گفته بود قائل شده است. ضمناً این ادعا را افزوده که ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر نامه‌هایی به او نوشته و از او خواهش کرده بودند افزایش بهای نفت را لغو کند. او بطور کلی لحن انتقادآمیزتری نسبت به «ضعف» امریکا در برابر